

بررسی تطبیقی نظریات علامه طباطبایی و طبری پیرامون روایات مشترک در تفاسیرشان

مهنوش کریمی چمه^۱

چکیده

حدیث پژوهان درباره نقد متن روایات بسیار احتیاط کرده‌اند و این احتیاط آن‌چنان شدید بوده که باعث شده است پژوهش‌های معدودی در این باره شکل بگیرد. در این میان صاحبان تفاسیر «المیزان» و «جامع البیان» ضمن گردآوری روایات مرتبط با آیات قرآنی، به داوری و نقد روایات و اخبار پرداخته‌اند. هرکدام از این مفسرین هنگام تفسیر آیات، روایات متعددی را بیان می‌کنند که از جهت قوت و وثاقت با هم فرق دارند، سپس به نقد و بررسی آنها می‌پردازند به گونه‌ای که می‌توان با گردآوری و دسته‌بندی این گونه مباحث، دقتی عالی فراهم آورد. در این مقاله سعی شده است با گردآوری روایات مشترک این کتاب‌ها، دیدگاه‌ها و نظریات مفسران آنها درباره این‌گونه روایات روشن گردد.

کلید واژه‌ها: طباطبایی، طبری، تفسیر، روایت

مقدمه

دانش تفسیر در نخستین دهه‌های سال چهارم هجری با نام محمد بن جریر طبری و در دهه‌های پایانی قرن چهاردهم هجری با نام سید محمد حسین طباطبایی مشهور شده است.

طبری تفسیر بزرگ خود، معروف به «جامع البیان» را بر مشرب عامه نوشت و علامه طباطبایی کتاب خود، «المیزان» را بر مذاق خاصه یا خواص، و اینک معرفی اجمالی این تفاسیر:

آشنایی اجمالی با تفسیر المیزان از علامه محمد حسین طباطبایی

تفسیر المیزان، یکی از جامع‌ترین آثار علامه طباطبایی است. وی قریب به بیست سال از عمر خویش را صرف تدوین این اثر گران‌سنگ کرد و دایره‌المعارفی را در قالب مباحث تفسیری ارائه نمود. این کتاب که «نقطه آغازین تألیف آن به برکت غور و ژرف‌نگری در روایات بحارالانوار بود» (جمعی از

پژوهشگران حوزه علمیّه قم، ج ۲، ص ۸۶۸) «پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی و مجمع البیان طبرسی بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی است و از نظر قوت مطالب علمی و مطلوبیت روش تفسیری منحصر به فرد است» (ایازی، ۱۴۱۳، ص ۲۷۷).

علامه طباطبایی در شیوه تفسیر نگاری احیای روش تفسیری پیامبر ﷺ و اهل بیت اوست. اساس گفتار پیامبر اکرم ﷺ در تفسیر و تبیین آیات به شیوه قرآن به قرآن بوده است. علامه در این باره می‌نویسد:

«پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت گرامی‌اش، گرچه بر طبق نصوص قرآن، شراح، مفسر و مبین معانی و مقاصد قرآن هستند، ولی اساس بیانات و روش تعلیم و تفسیرشان همان طریق و روش تفسیر قرآن به قرآن بوده که قرآن، خود آن را به ما آموخته است. و از طریق روایات نیز بر ما معلوم گشته است که در هیچ مورد از بیانات ایشان در زمینه تفسیر آیات، از غیر آن استعانت و استفاده‌ای به عمل نیامده است. (طباطبایی، ۱۳۶۷، ش، ج ۱، ص ۱۰؛ عمید زنجانی، ۱۳۷۹، ص ۳۷۲؛ مهدوی راد، ۱۳۶۶، شماره ۲۱).

بنابراین علامه اساس کار خود را در تفسیر آیات، بر قاعده قرآن به قرآن بنا نهاده است. تفسیر قرآن به قرآن یعنی تفسیر آیات به کمک آیات مشابه که موضوع و محتوایی یکسان دارند.

آشنایی اجمالی با جامع البیان اثر محمد بن جریر طبری

تا اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هـ. ق، همان دوره‌ای که مفسران طبقه چهارم در آن می‌زیسته‌اند، کتاب‌های متعددی در تفسیر تألیف گردید که صرفاً جنبه روایی داشت. از میان این تفاسیر برخی به جهاتی قدر و منزلتی خاص یافته است، که در رأس همه آنها «جامع البیان من تأویل القرآن» قرار دارد.

«این تفسیر از جهاتی هم‌چون قدمت تاریخی، جامعیت علمی، مصونیت از [تخریف] زبانی، شمول قرآنی، سبک و اسلوب، در میان تفاسیر دیگر دارای اهمیت است» (میرزا محمد، ۱۳۶۹، ص ۲۶۶).

این ندیم (م ۲۵۸ هـ ق) می‌گوید:

«طبری را کتابی است در تفسیر که بهتر از آن تاکنون شناخته نشده است» (این ندیم، بی تا، ص ۳۲۷).

ابوحامد اسفراینی (م ۴۰۶ هـ ق) نیز در این باره می‌گوید:

«شمول قرآنی به این معنا است که این تفسیر مانند برخی از تفاسیر منحصر به بخشی از قرآن نیست بلکه تمام آیات و سوره‌ها و از ابتدا تا انتهای کلام الله مجید را شامل می‌شود.

«اگر انسانی برای دست‌یافتن به تفسیر این‌چنین تا چنین سفر کند کار چندان بزرگی نکرده است» (سبکی، ۱۹۷۳، ج ۳، ص ۱۲۳؛ نوی، بی تا، ج ۱، ص ۷۹).

«طبری نوشتن این کتاب را در سال ۲۸۳ هـ ق شروع کرد و در سال ۲۹۰ هـ ق به پایان برد» (ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۱۴، ص ۲۷۳) و به طور عمده، این کتاب بر مبنای احادیث تفسیری با ذکر سلسله سند هر حدیث تدوین شده است.

به طور کلی می‌توان گفت این کتاب نفیس، مجموعه‌ای از روش تفسیر به مآثور و تفسیر به رأی با اقامه و دلیل و برهان است و فقط تفسیر به رأی و یا تفسیر به مآثور نیست. مؤید این کلام، سخن ذهبی است که می‌گوید:

«او تنها به روایت اکتفا نمی‌کند بلکه به توجیه و ترجیح اقوال می‌پردازد، همان‌طور که در اعراب و آیات الاحکام به توجیه اقوال می‌پردازد و استنباط شخصی خود را به عنوان قول مرجح بیان می‌کند» (ذهبی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۱۰).

در این راستا مسائل زیر را باید بررسی نمود:

الف) علامه طباطبایی و طبری در جین نقد و بررسی روایات به چه نکاتی اشاره کرده‌اند؟

ب) آیا این دو مفسر پیرامون روایات نظریات مشترکی داشته‌اند؟

بعد از بررسی‌های به عمل آمده از روایات مشترک تفاسیر «المیزان» و «جامع البیان» به این نتیجه می‌رسیم که صاحبان این دو کتاب به دو طریق مستقیم و غیرمستقیم به اظهار نظر درباره آنها پرداخته‌اند؛ به این معنا که یا بعد از نقل روایات مشترک، به صراحت نظر خود را درباره آنها اعلام نموده‌اند، یا به‌طور غیرمستقیم و با واسطه قرائتی هم‌چون سکوت و ترجیح دادن روایاتی دیگر بر روایت مشترک به اظهار نظر پیرامون این گونه روایات پرداخته‌اند. نظریات و نقادی‌های این دو مفسر را می‌توان در دو گروه ذیل قرار داد. البته هر یک از گروه‌ها به نوبه خود به شاخه‌های فرعی تقسیم می‌شود که در ادامه مباحث به بیان آنها می‌پردازیم:

الف) نقد روایات مشترک با واسطه قرائن و شواهد؛

ب) نقد روایات مشترک بدون واسطه قرائن و شواهد.

قبل از پرداختن به موضوع اصلی، لازم است یادآوری شود که چون طبری گاهی اوقات با قبول روایات دیگر، به صورت غیرمستقیم به اظهار نظر درباره روایات مشترک پرداخته است، ما در این‌جا به دلیل پرهیز از خلط این روایات با هم، روایات مشترک را روایات معیار نام نهاده‌ایم.

نقد روایات معیار با واسطه شواهد و قرائن

بخش زیادی از روایات معیار به مواردی مربوط می‌شود که علامه طباطبایی و طبری با شواهد و قرائن به نقد آنها پرداخته‌اند. در زیر مجموعه این بخش می‌توان دسته‌بندی‌های زیر را نام برد:

الف) علامه طباطبایی به طور مستقیم روایات معیار را رد نموده، اما طبری با واسطه روایات دیگر، به طور غیر مستقیم آن را رد کرده است:

علامه طباطبایی گاهی در ضمن تحلیل و نقد روایات معیار، با استفاده از دلایل گوناگون به طور صریح و مستقیم به رد این گونه روایات می پردازد، اما طبری با نقل روایات دیگر در کنار روایت معیار و ترجیح یکی از آن روایات، روایت معیار را به طور مستقیم رد می نماید. برای نمونه:

۱- علامه طباطبایی در مورد آیه: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْتُسَكُمُ لَا يَصْرُكُمْ مِنْ ضَلِّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَبِئْسَ لَكُمْ مِثْلًا لِمَنْ تَعْمَلُونَ» ای کسانی که ایمان آورده اید، به خودتان بپردازید، هرگاه شما هدایت یابید، آن کس که گمراه شده است به شما زبانی نمی رساند. بازگشت همه شما به سوی خداست. سپس شما را از آنچه انجام می دادید، آگاه خواهد کرد» (مانده/۱۰۵) روایت زیر را نقل می کند:

«ترمزی، ابن ماجه، ابن جریر، بغوی، در معجم خود، ابن منذر، ابن ابی حاتم، طبرانی، ابوالشیخ، ابن مردویه، حاکم - وی نیز این حدیث را صحیح دانسته - و بیهقی در کتاب شعب همگی از ابن امیه شعبانی نقل کرده اند که گفت: من نزد ابی سعیده خنسی آمدم و به او گفتم نظرت در مورد این آیه چیست؟ گفت: کدام آیه؟ گفت: آیه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْتُسَكُمُ لَا يَصْرُكُمْ مِنْ ضَلِّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» گفت: به خدا سوگند من این آیه از شخص خیری پرسیدم، او گفت: من از رسول الله ﷺ معنای آن را پرسیدم، فرمود: معنای آیه ترک امر به معروف و نهی از منکر نیست، بلکه امر به معروف و نهی از منکر را باید تحمل کنید تا آن که کار مردم به اطاعت از بخل و تعیبت از هوا و ترجیح دنیا بر آخرت، و اعجاب هر صاحب رأی به رأی خود منجر شود که در این صورت باید به حفظ خود کوشیده و از کار عوام کتاره گیری کنید، چون شما در پیش روی خود ایامی دارید که باید در آن ایام صبر را پیشه خود کنید، وضع صابری در آن ایام به دشواری کار است که آتش سرخ در دست گرفته باشد، و اجر کسانی که در آن ایام عامل به وظیفه اند مانند اجر پنجاه نفر از کسانی است که عملشان مثل عمل شما باشد.» (طباطبایی، پیشین، ج ۶، ص ۲۸۱).

سپس علامه طباطبایی می نویسد:

ایه دلالت بر این معنا ندارد و ظاهر آن با این معنا سازگار نیست. (پیشین) و به طور مستقیم این روایت را رد می کند.

طبری هم این روایت را در تفسیر خویش نقل کرده و مانند علامه طباطبایی به رد این روایت پرداخته است، اما نه به طور مستقیم، بلکه با نقل کردن روایت زیر و قبول آن:

«این و کعب، از جریر، از ابن فضیل، از قیس نقل کرده که ابوبکر گفت: شما که آیه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْتُسَكُمُ لَا يَصْرُكُمْ مِنْ ضَلِّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» را می خوانید بدانید اگر یک قوم، ظالمی را دیدند و

دستش را نگرفتند خداوند عقاب وی را به آنها تعمیم می دهد.» (طبری، ۴۰۸، ج ۵، ص ۹۰۵، آن گاه او همین روایت را که از ابوبکر نقل کرده، ترجیح می دهد و می نویسد: «مضمون آیه بنا بر روایت، این است که به اطاعت خداوند و اوامر او دستور دهید و از آنچه نهی کرده نهی کنید و ضلالت کسی که گمراه است هنگامی که او را امر به معروف و نهی از منکر کردید به ضرر شما نیست.» (پیشین).

وی با قبول روایت دیگر به طور غیر مستقیم به رد روایت معیار پرداخته است و می توان گفت: هر دو مفسر بر عدم پذیرش روایت هم رأی بوده اند.

۲- در المیزان درباره آیه «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * ... إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكُمْ وَ أَصَابُوا فَأِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» چگونه خداوند، قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند، هدایت می کند؟ با آن که شهادت دادند که این رسول، برحق است و برایشان دلایل روشن آمد، و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی کند ... مگر آنهایی که بعد از عصیان و بدکاری توبه کنند و بدی های خود را تدارک و اصلاح کنند که خدا بر آنها آمرزنده و مهربان است» (آل عمران/۸۶-۸۷) آمده:

«در کتاب الدرالمستور از عکرمه نقل شده است که این آیه درباره ایی عامر راهب، حارث بن سوید، روح بن صامت و چند نفر دیگر که در مجموع دوازده نفر بودند و از اسلام برگشتند و به مشرکین قریش ملحق شدند، نازل شد. این دوازده نفر به خانواده های خود نوشتند که آیا توبه ما پذیرفته می شود یا نه؟ ایشان هم از رسول خدا ﷺ پرسیدند و آیه شریفه «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكُمْ...» نازل شد.

«طباطبایی، پیشین، ج ۳، ص ۵۶۲».

علامه طباطبایی بعد از نقل این روایت و روایات دیگر که بیان کننده سبب نزول این آیات می باشد، می نویسد:

«از دقت در این اقوال و روایات، این معنا به دست می آید که همه آنها نظریه های اجتهادی از سوی مفسران سلف هستند به طوری که بعضی از آنها خودشان به این مطلب اقرار کرده اند و به طور مستقیم اقدام به عدم پذیرش روایت نمودها» (پیشین، ص ۵۶۳).

طبری در کنار این روایت، روایت زیر را نقل نموده و با قبول این روایت، روایت معیار را به طور غیر مستقیم رد نموده است:

«بشر بن بزیه، از سعید، از قتاده بر ایمان نقل کرده که حسن پیرامون آیه «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ...» گفته است: ایشان اهل کتاب، یعنی یهود و نصاری، هستند که وصف حضرت محمد ﷺ را در کتاب هایشان دیدند و بدان اقرار نمودند و شهادت دادند که او برحق است، ولی

هنگامی که رنگینخته شد نسبت به عرب حسادت ورزیدند و بعد از اقرار کردن به این موضوع نسبت به آن کفر ورزیدند» (طبری، پیشین، ج ۳، ص ۳۴۱).

پس می توان نتیجه گرفت که علامه طباطبائی و طبری هر دو در عدم پذیرش روایت معیار، هم رأی هستند.

ب) علامه به طور مستقیم روایت معیار را رد نموده، اما طبری با سکوت خود به طور غیر مستقیم آن را پذیرفته است.

علامه طباطبائی با تمسک به دلایل گوناگون، روایت معیار را نقد و بررسی نموده و سرانجام مستقیم بودن آنها را اعلام کرده است، اما طبری بعد از نقل روایت معیار سکوت اختیار نموده است که اگر ما سکوت او را قرینه‌ای بر پذیرش روایت از جانب وی بدانیم، می توانیم اقرار کنیم که این دو مفسر درباره آن روایت، عقیده‌های یکسانی ندارند. برای مثال:

۱- طبری ذیل آیه «كَذٰلِكَ اَرْسَلْنَاكَ فِيْ اُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا اُمَمٌ لِّتَبَيَّنَّ عَلَيْهِمُ الَّذِيْ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُوْنَ بِالرَّحْمٰنِ قُلْ لَّوْ رِئِيْ...؛ بدین گونه تو را در میان امتی که پیش از آن امت‌هایی روزگار به سر بردند، فرستادیم تا آن چه را به تو وحی کردیم بر آنان بخوانی، در حالی که آنان به [خدای] رحمان کفر می‌ورزیدند. بگو: اوست پروردگار من...» (رعد/۳۰) روایتی را به این مضمون نقل می‌کند:

« قاسم، از حسین، از حجاج، از ابن جریج، از مجاهد، ذیل آیه «كَذٰلِكَ اَرْسَلْنَاكَ فِيْ اُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ...» نقل کرده که این آیه مربوط به همان وقتی است که رسول خدا ﷺ با قریش در حدیبیه معاهده بست و در اول آن چنین نوشت: « بسم الله الرحمن الرحيم »، آنها اعتراض کردند و گفتند: ما رحمان را نمی‌نویسیم و او را نمی‌شناسیم، ما در نوشته‌هایمان تنها می‌نویسیم: بسمک اللهم، تو هم باید چنین بنویسی. این جا بود که بقیه آیه « و هم یكفرون بالرحمن قل هو ربی لا اله الا هو » نازل شد « (طبری، پیشین، ج ۸، ص ۱۵۰).

طبری پس از نقل این روایت اظهار نظری نکرده است و به عبارت دیگر، در مورد آن، سکوت اختیار کرده است، که می‌توان آن را قرینه و شاهدی بر قبول روایت از جانب وی دانست. اما علامه طباطبائی این روایت را به طریق دیگری که به قتاده منتهی می‌شود، نقل کرده و گفته است:

«خواننده محترم می‌داند آیات به طوری که از سیاقش بر می‌آید مکی است و صلح حدیبیه از حوادث بعد از هجرت است. علاوه بر این، سیاق خود آیه مورد بحث، با این روایت سازگار نیست، زیرا معنا ندارد یک جزء آیه درباره صلح حدیبیه و سایر اجزایش درباره حوادث دیگر نازل شده باشد» (طباطبائی، پیشین، ج ۱۱، ص ۵۶۵).

بنابراین علامه طباطبائی با تکیه بر سیاق آیه این روایت را رد نموده است و این نشان‌دهنده دقت و اهتمام همه جانبه اوست.

۲- یهودیان و نصاری بسیاری از حقایق دین را از مردم پنهان می‌کردند، مانند: آیاتی که حکم رجم و سنگسار کردن در آنها آمده است. خداوند به آنان می‌فرماید: « یا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ...؛ ای اهل کتاب! پیامبر به سوی شما آمده است که بسیاری از چیزهایی از کتاب [آسمانی خود] را که پوشیده می‌داشتید برای شما بیان کند» (مائده/۱۰۵).

طبری و علامه طباطبائی در سبب نزول این آیه اخبار مختلفی را نقل می‌کنند؛ برای نمونه، طبری می‌نویسد:

« مننی از اسحاق، از عبدالوهاب ثقفی، از خالد، از عکرمة پیرامون این آیه نقل کرده است که یهودیان از رسول خدا ﷺ در مورد حکم سنگسار پرسیدند، حضرت فرمود: علم علمای شما چیست؟ آنها اشاره کردند به ابن صوری. رسول خدا ﷺ پرسید: تو داناترین آنها هستی؟ ابن صوری گفت: اینان گمان می‌کنند. حضرت او را سوگند داد به کسی که تورات را بر موسی نازل کرده و طور را برافراشت و میثاق‌هایی از آنان گرفت و گفت: آیا حکم رجم را در کتاب آسمانی خود دیده است یا نه؟ ابن صوری گفت: بله، اما وقتی دیدیم زنا در میان ما شایع و بسیار شدید شد صد تازیانه می‌زدیم و سر می‌تراشیدیم و بعد با سر تراشیدن مخالفت کردیم و با حیوانات - به گمانم شتر - این کار را انجام دادیم. آن‌گاه خدای عزوجل آیه « یا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ... » و آیه « وَإِذَا خَلَا بِغُضْفِهِمْ إِلٰی بَعْضِ قٰوْلٰٓا أٰ تَحَدَّثُوْهُمْ يٰمٰ فَحَّحَ اللّٰهُ عَلَيْهِمُ لِيُخٰٓجُوْكُمْ بِعِنْدٍ رِّجْمٍ...؛ وقتی با هم‌دیگر خلوت می‌کنند، می‌گویند: چرا از آن چه خداوند بر شما گشوده است، برای آنان حکایت می‌کنید» (بقره/۷۶) را نازل فرمود» (طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۱).

طبری مانند روایت قبل، در مورد این روایت هیچ اظهار نظری نکرده است و ما این را قرینه‌ای بر قبول روایت از جانب وی می‌دانیم، ولی علامه طباطبائی بعد از نقل این روایت و روایات دیگری که مربوط به این آیه است می‌نویسد:

«از مضامین این روایت به‌خوبی بر می‌آید که مانند سایر روایات وارده در شأن نزول آیه همه از باب تطبیق‌هایی است که اشخاص کرده‌اند؛ یعنی قضایایی را با آیه‌ای از آیات تطبیق نموده‌اند، آن‌گاه آن قضایا را شأن نزول و سبب نزول معرفی کرده‌اند، در صورتی که روایات شأن نزول، اسباب نزول نیستند. بلکه اسباب نظریه‌بند و آیات مورد بحث از جهت نزول مطلق است» (طباطبائی، پیشین، ج ۵، ص ۴۳۷).

۳- رسم برخی از اعراب جاهلیت چنین بود که چون برای زیارت حج از خانه بیرون می‌شدند اگر در خانه کاری داشتند، مثلاً چیزی جا گذاشته بودند، دیگر از در خانه وارد نمی‌شدند بلکه از پشت خانه، دیوار را سوراخ می‌کردند و از سوراخ داخل می‌شدند. اسلام آنها را از این عمل نهی کرد و دستور داد از در خانه‌ها در آیند و آیه « لَيْسَ الْبِرُّ بِاَنْ تَاْتُوا الْبُيُوْتَ مِنْ ظُهُوْرِهِمْ وَ لٰكِنَّ الْبِرَّ مِنْ اٰتٰى الْبُيُوْتِ مَنْ اٰتٰوْهَا...؛ و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها در آید، بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند و

به خانه‌ها از در [ورودی] آنها در آید» (نقره/۱۸۹) با این موضوع منطبق می‌شود. علامه طباطبایی و طبری ذیل این آیه روایت‌هایی را نقل کرده‌اند، از جمله:

«حمس یعنی خشمناک و خطرناک که قریش که بدان لقب داده‌اند و این بدان جهت بود که مردم مدینه و سایر بلاد عرب وقتی احرام می‌بستند دیگر از هیچ وارد نمی‌شدند ولی قریش وارد می‌شد. در این میان روزی رسول خدا ﷺ در بستانی بود و می‌خواست از در بستان بیرون رود. قطبه بن عامر انصاری هم با او بود. انصار عرضه داشتند یا رسول الله! این (قطبه) مردی فاجر است و با شما از در بیرون آمد. رسول خدا ﷺ به قطبه فرمود: چرا چنین کردی؟ قطبه عرضه داشت: دیدم شما از در بیرون شدید من هم چنین کردم. رسول خدا ﷺ فرمود: آخر من مردی احمس هستم. قطبه گفت: دین من که با دین شما فرق ندارد. این‌جا بود که این آیه نازل شد.» (طباطبایی، پیشین، ج ۲، ص ۸۶)

علامه طباطبایی پس از نقل این روایت، می‌نویسد:

«حمس از حماسه می‌آید و به معنای شدت است. قریش را از این جهت حمس می‌گفتند که در امر دین خود تعصب و شدت داشتند یا بدین جهت بود که اصولاً مردمی با صلاحیت و خطرناک بوده‌اند.

از ظاهر روایت برمی‌آید که رسول خدا ﷺ قبل از وقوع قطبه بن عامر مسئله داخل شدن از پشت خانه را برای غیر قریش امضا کرده بود، وگرنه به قطبه ایراد نمی‌گرفت که تو چرا از [در] بیرون شدی، بنابراین آیه شریفه ناسخ امضای قبلی می‌شد که بدون آیه قرآن تشریح شده بود، و لیکن خواننده گرامی توجه می‌نماید که آیه شریفه با این روایت منافات دارد، چون آیه آنها را مذمت می‌کند از این که از پشت خانه وارد شوند و حاشا از خدای سبحان که خودش و یا رسولش حکمی از احکام را تشریح کند، آن‌گاه همان حکم را توضیح نموده، سپس نسخ کند و این خود روشن است.» (پیشین).

طبری هم این روایت را نقل کرده است، با این تفاوت که به اسم مرد انصاری که قطبه بن عامر انصاری بود، تصریح نکرده است و فقط گفته: «مرد انصاری همراه رسول خدا ﷺ بود» (طبری، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۷) و بعد از نقل روایت اصلاً اظهار نظری درباره آن نکرده است و شاید بتوان در این‌جا هم سکوت وی را قرینه‌ای برای تأیید روایت از جانب او دانست.

(ج علامه به طور غیر مستقیم با سکوت خود روایت معیار را پذیرفته، اما طبری با واسطه روایت‌های دیگر آن را رد نموده است.

برخلاف گروه قبل که طبری، بعد از نقل روایت معیار سکوت اختیار نموده بود، در این قسمت، علامه طباطبایی با سکوت خود بر صحت آن مهر تأیید زده، اما طبری با واسطه و نقل روایت دیگر، روایت معیار را رد نموده است، در نتیجه، بسیار طبیعی است که بگوییم: هر دو مفسر نظر و عقیده مشترکی درباره روایت معیار ندارند. برای نمونه:

۱- خداوند با نازل کردن آیه «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَوْعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأَخْدُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ، وَابِي كَاشٍ مَدِيدِي هَنَگَامِي رَا كَه [کافران] وَحَشْت زَهْدَانِد [آن‌جا که گریزی نموده است] وَاز جایی گرفتار آمده‌اند» (سبأ/۵۱) حال مشرکین را هنگام مرگ بیان کرد و فرمود: این مشرکان چون به جان‌کندن بیفتند، نمی‌توانند از خدا قوت شوند و از او بگریزند، یا به جایی پناهنده شوند و چیزی را میان خود و خدا حائل سازند. روایت‌های گوناگون در مورد این آیه نقل شده است که از جمله آنها، روایت ذیل است که علامه طباطبایی و طبری در تفاسیر خویش آن را نقل نموده‌اند. علامه می‌نویسد:

«در کتاب الدرالمختور است که حاکم - وی حدیث را صحیح دانسته - از ابوهریره ذیل آیه «ولو تری اذ فوعوا» روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: در آینده مردی در عمق دمشق خروج می‌کند که او را سفیانی می‌گویند و عموم پیروانش از قبیله کلب هستند. آنها دست به کشتار می‌زنند، شکم زنان را پاره می‌کنند و کودکان را به قتل می‌رسانند تا آن که قبیله قیس علیه او قیام می‌کنند و او قیس را بکشد و جایی را از ستم خود خالی نگذارد. در این هنگام مردی از اهل بیت من خروج می‌کند، تا به سفیانی می‌رسد، او ستونی از لشکر خود را به سرکوبی وی می‌فرستد و ایشان را منهدم نموده و شکست می‌دهند. سفیانی با همراهان خود راه می‌افتد تا به بیاء می‌رسد. آنها در آن سرزمین دچار خسوف می‌شوند و در زمین فرو می‌روند، و احدی از ایشان باقی نمی‌ماند مگر کسی که سرگذشت آنان را برای مردم خبر دهد.» (طباطبایی، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۰، علامه طباطبایی پس از نقل این روایت، راه‌های دیگر نقل این روایت را بیان کرده است ولی روایت را نقد و بررسی نموده است و از سکوت وی گمان می‌رود که روایت را پذیرفته است.

اما طبری در کنار این روایت، روایت‌های دیگری را نقل کرده است؛ از جمله:

«یونس از ابن وهب، از ابن زید، درباره این آیه نقل کرده است که این افراد مشرکین کشته شده در جنگ بدرند و کسانی هستند که نعمت‌های خدا را به کفر و ناسپاسی بدل کردند و خود را در دوزخ جای دادند.» (طبری، پیشین، ج ۱۲، ص ۱۰۶-۱۰۸).

آن‌گاه طبری پس از نقل این روایت و روایت‌های دیگر، می‌نویسد:

«صحیح‌ترین و شبیه‌ترین قول به ظاهر آیه، قول کسی است که در آن آمده: خداوند در این آیه به مشرکینی که رسول خدا ﷺ را تکذیب می‌کردند، وعید داده است که هنگام مرگ چنین حالتی دارند، زیرا آیات قبل از این آیه درباره خبر از ایشان، وسایل مربوط به آنها و وعید دادن عاقبت آنهاست و این آیه هم در سیاق آن آیات است، پس این که آیه خبر از حال مشرکان قوم رسول الله ﷺ باشد به آیه شبیه‌تر است تا این که خبر از افراد دیگری باشد که ذکر وی از آن به میان نیامده است.» (پیشین).

ملاحظه می‌شود که اگرچه طبری روایت اول را که وصف سفیانی را در برداشت به‌طور مستقیم رد نکرده است ولی به‌طور غیر مستقیم، یعنی با قبول کردن روایتی که از حالت مشرکین بدار حکایت

می‌کرد. به عدم پذیرش روایت اول اشاره نموده است و ما می‌توانیم روایت دوم را قرینه و شاهدی بگیریم برای عدم قبول روایت اول از جانب طبری. نتیجه این‌ها که: این دو مفسر نظر یکسان و مشابهی درباره این روایت ندارند، زیرا به نظر می‌رسد علامه طباطبایی با سکوت خود آن را پذیرفته است، اما طبری با واسطه روایت دیگر آن را رد کرده است.

۲- علامه طباطبایی ذیل آیه «**أَقْسَمَ كَانِ عَلِيٌّ بِيَّتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَ مَنْ قَبْلَهُ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً أَوْلَىٰكَ يُؤْمِنُونَ...**» آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از او بیرون آن است، و پیش از وی [نیز] کتاب موسی راهبر و مایه رحمت بوده آنان به وی می‌گروند...» (هود/۱۷) از کتاب «الدر المنثور» آورده است که:

«این ابی حاتم و ابن مردودیه، و ابو نعیم در کتاب «المعروف» از علی بن ابی طالب ع روایت کرده‌اند که گفت: هیچ مردی از قریش نیست مگر آن که چند آیه از قرآن درباره‌اش نازل شده است. فردی از آن جناب پرسید: در حق خودت چه آیه‌ای نازل شده است؟ فرمود: مگر سوره هود را نخوانده‌ای، آن‌جا که می‌فرماید: «**أَقْسَمَ كَانِ عَلِيٌّ بِيَّتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ؛ رَسُولُ خَدَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَبِّنَا**» از پروردگارش بود و من شاهدی از او هستم. (طباطبایی، پیشین، ج ۱۰، ص ۴۰۳).

در این‌جا هم علامه طباطبایی بعد از نقل روایت هیچ نظری درباره آن نداده است، ولی در خلال تفسیر آیه اظهار داشته است:

«آیه شریفه با روایاتی منطبق می‌شود که هم شیعه آن را قبول دارد و هم اهل سنت و در آن روایات آمده که مقصود از شاهد، علی بن ابی طالب ع است. البته این وقتی است که منظور روایات این باشد که مورد آیه با آن جناب منطبق است نه به این معنا که الفاظ آیه در مورد او استعمال شده است.» (پیشین، ص ۲۸۷) و با این گفته علامه، مشخص می‌شود که سکوت وی در آن‌جا قرینه‌ای بر قبول روایت از جانب اوست.

اما طبری در کنار این روایت، روایات ذیل را هم نقل کرده است:

۱- «ابو کریب و ابن وکیع از ابن ادریس، از حسن، از ابراهیم نقل کرده است که منظور از شاهد در آیه «**و يتلوه شاهد منه**» جبرئیل است.» (طبری، پیشین، ج ۷، ص ۱۶-۱۷).

۲- «محمد بن بشار، از ابن ابی عدی، از عوف، از سلیمان علاف، از حسن بن علی برایمان نقل کرده که منظور از شاهد در «**و يتلوه شاهد منه**» حضرت محمد ص است.» (پیشین).

۳- «محمد، از ابن ثوره، از معمر، از قتاده برایمان نقل کرد که زمان او [حضرت محمد ص] همان شاهد است.» (پیشین).

آن‌گاه بعد از این اقوال و روایات می‌نویسد:

«از میان اقوالی که ذکر کردیم نزدیک‌ترین قول به صواب آن است که در آن آمده منظور از شاهد، جبرئیل است. و دلیل و برهان بر صحت این نظریه ادامه آیه، یعنی «**وَ مَنْ قَبْلَهُ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً**» است.» (پیشین).

در این‌جا طبری با قبول روایت دیگر، از پذیرش روایتی که شاهد را حضرت علی ع دانسته بود معاف می‌کند. پس می‌توان گفت که اولاً: شاید مذهب وی در این مسئله تأثیرپذیر بوده است؛ ثانیاً: هر دو مفسر نظریه یکسان و مشابهی در مورد این روایت نداشتند.

د) علامه طباطبایی به‌طور غیرمستقیم با سکوت خود روایت معیار را قبول کرده، اما طبری به‌طور مستقیم آن را قبول نموده است.

اگرچه در گروه قبل، علامه طباطبایی، با سکوت خود روایت معیار را پذیرفته بود، ولی طبری آن را با واسطه روایات دیگر رد نموده بود. در این قسمت در کنار این‌ها که علامه با سکوت خود آن را قبول کرده است، طبری هم بدن هیچ واسطه‌ای به این کار مبادرت نموده است. در نتیجه، می‌توان گفت هر دو مفسر نظریات یکسان و مشابهی در مورد روایت معیار دارند. برای نمونه:

۱- آیه «**إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيَفْجَرُونَ لَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ...**»؛ بی‌گمان کسانی که کفر ورزیدند، اموال خود را خرج می‌کنند تا از راه خدا باز دارند، سپس به زودی آن را خرج می‌کنند و آن‌گاه حسرتی بر آنان خواهد گشت سپس مغلوب می‌شوند...» (انفال/۳۶)

حال کفاری را بیان می‌کند که چطور تلاششان در باطل کردن دعوت خدا، خنثی و بی‌اثر است. طبری ذیل این آیه روایات گوناگونی را نقل می‌کند، از جمله:

«این حمید از یعقوب قمی، از جعفر، از سعید بن جبیر برایمان نقل کرد: آیه «**إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا**» در مورد ابوسفیان بن حرب، نازل شد که در جنگ احد دو هزار نفر از قبایل متفرقه بنی‌کنانه را اجیر کرد تا با کمک آنها با رسول خدا ص بجنگند.» (طبری، پیشین، ج ۶، ص ۲۴۶).

نمونه دیگر

«حسین بن فرج، از اباعاد از عبید بن سلیمان نقل کرده که: شنیدیم ضحاک در مورد آیه «**إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ...**» می‌گوید: منظور از این آیه اهل بدر هستند.» (پیشین)

آن‌گاه بعد از نقل این روایات می‌گوید:

«خداوند از مشرکین قریش خیر داده که آنها اموالشان را انفاق کردند تا مردم را از راه خدا باز دارند و ذکر نکرده است که منظور از آن مشرکین چه کسانی هستند و فقط به‌طور عام گفته: «**إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا...**» لذا می‌تواند منظور مشرکینی باشند که اموالشان را به‌خاطر جنگیدن با پیامبر و یارانش برای جنگ احد انفاق کردند و هم می‌تواند انفاق کنندگان در جنگ بدر باشند یا این‌ها که منظور هر دو فرقه مذکور باشند و همان‌طور که خداوند بزرگ آیه را به‌طور عام بیان کرده ما هم آن را عام دانسته و همه مشرکین قریش را شامل آن بدانیم.» (پیشین، ص ۲۴۷).

ملاحظه می‌شود که طبری با تمسک به عام بودن آیه، هر دو روایت را قبول کرده است. اما علامه طباطبایی در تفسیر خود به روایت دوم اشاره‌ای نکرده است و بعد از نقل روایت اول هم اظهار نظری نکرده است و گمان می‌رود که سکوت وی بر قبول روایت از جانب او دلالت نماید، زیرا اگر دلیلی بر عدم پذیرش روایت وجود داشت به صراحت آن را بیان می‌کرد. (طباطبایی، پیشین، ج ۹، ص ۱۳۲).

۲- به دلیلی نقلی ثابت شده است که کعبه قبل از سایر معابد، برای همه عالمیان ساخته شده است، زیرا حضرت ابراهیم علیه السلام این خانه را ساخت و بیت المقدس را حضرت سلیمان علیه السلام بنا نهاد که قرن‌ها بعد از حضرت ابراهیم بوده است. خداوند هم با نازل کردن آیه «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَكَّةَ» در حقیقت، نخستین خانه‌ای که برای [عبادت] مردم، نهاده شد همان است که در مکه است» (آل عمران ۹۶) به صراحت به این موضوع اشاره کرده است.

طبری ذیل این آیه، روایت‌های گوناگونی را نقل کرده که یکی از آنها چنین است:

«عبدالجبار بن یحیی الرملی، از ضمیره، از ابن شوب، از مطر پیرامون آیه «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَكَّةَ» نقل کرده که قبل از کعبه خانه‌های زیادی بوده ولی کعبه اولین خانه برای عبادت بوده است» (طبری، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۷-۱).

آن‌گاه طبری پس از نقل این روایت و روایات دیگر، به ترجیح این قول پرداخته و می‌نویسد:

«بهترین سخن در رابطه با این آیه، سخن کسی است که گفته اولین خانه برای عبادت بوده است.» (پیشین).

اما علامه طباطبایی بعد از نقل این روایت (طباطبایی، پیشین، ج ۳، ص ۵۸۲) به نقد و بررسی پرداخته است و این نمونه را هم می‌توان مانند نمونه قبل دلیل بر قبول روایت از جانب وی دانست و به این نتیجه رسید که هر دو مفسر درباره این دو روایت نظر مشترکی داشته‌اند، زیرا هر دو به طور مستقیم و غیرمستقیم آن را قبول کرده‌اند.

نقد و روایات معیار بدون واسطه شواهد و قرائن

قبلاً گفته شد که در برخی مواقع صاحبان این دو تفسیر بدون واسطه شواهد و قرائن، به طور مستقیم به نقد و بررسی روایات معیار پرداخته‌اند. پس از تتبع درباره این دسته از روایات به این نتیجه می‌رسیم که هر دو مفسر اصلاً نظریه مشترکی با هم نداشته و یکی روایت را قبول کرده و دیگری را رد نموده، یا بالعکس؛ برای نمونه:

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اختیار نداشت امری که خداوند آن را حلال یا حرام کرده است برخود یا همگان حرام کند. خداوند در سوره تحریم به این مطلب اشاره نموده و چنین می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْغَاتِ أَرْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. اِي بِيَا امْرَأَتِ مَهْرَبَانِ اسْت.» (تحریم ۱).

در این آیه به آن‌چه که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر خود حرام کرده بود، تصریح نشده است ولی از «تَبْتَغِي مَرْغَاتِ أَرْوَاجِك» مشخص می‌شود که آن‌چه آن حضرت بر خود حرام کرده عملی از اعمال حلال بوده است که وی آن را انجام می‌داده و چون بعضی از همسرانش از آن عمل ناراضی بودند و وی را در مضیقه قرار دادند تا این که ایشان مجبور شد سوگند بخورد که دیگر آن عمل را انجام ندهد.

علامه طباطبایی و طبری ذیل آیه، روایات مشترکی را ذکر کرده و به اظهار نظر درباره آنها پرداخته‌اند. از جمله، علامه می‌نویسد:

(الف) «فمی در تفسیر خود به سندی که به ابن السیار می‌رسد، از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «یا ایها النبی لم تحرم...» روایت کرده است که عایشه و حفصه روزی که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ماریه قبطیه بود به گوش نشستند و بعد به آن جناب اعتراض کردند که چرا به خانه ماریه رفتی؟ حضرت سوگند خورد که والله دیگر به او نزدیک نمی‌شوم. خدای متعال هم در این آیه آن جناب را عتاب کرد که چرا حلال خدا را بر خود حرام کردی؟ کفاره قسمت را بده و هم‌چنان به همسرت سر بزن!» (طباطبایی، پیشین، ج ۱۹، ص ۶۸۰).

(ب) «در الدر المنثور است که ابن منذر و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه به سندی صحیح از ابن عباس روایت کرده‌اند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم هر وقت به خانه همسرش سوده می‌رفت در آن‌جا شربتی از عسل می‌نوشید. روزی از منزل سوده درآمد و به خانه عایشه رفت. عایشه گفت: من از تو بویی می‌شوم، سپس از آن‌جا به خانه حفصه رفت، او هم گفت: من از تو بویی می‌شوم. حضرت گفت: به گمانم بوی شربتی باشد که در خانه سوده نوشیدیم، والله دیگر نمی‌نوشم، سپس خداوند این آیه را نازل کرد.» (پیشین، ص ۶۸۱).

(ج) «در الدر المنثور آمده است که ابن سعید و ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده‌اند که عایشه و حفصه خیلی به هم علاقه‌مند بودند. روزی حفصه به خانه پدرش عمر رفت و با پدر گرم گفت‌وگو شد. رسول صلی الله علیه و آله و سلم وقتی خانه را خالی از حفصه دید فرستاد کنیزش بیاید و با کنیزش خانه حفصه بود. اتفاقاً آن روز روزی بود که باید رسول صلی الله علیه و آله و سلم خانه عایشه می‌رفت. عایشه آن جناب را با کنیزش در خانه حفصه یافت و منتظر شد تا بیرون بیاید و سخت دچار غیرت شد. رسول صلی الله علیه و آله و سلم وقتی کنیز را بیرون کرد حفصه وارد خانه شد. او گفت: من فهمیدم چه کسی با تو بوده است. به خدا سوگند تو با من بدی می‌کنی. رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به خدا راضیت می‌کنم و من نزد تو سرری می‌سپارم، آن سر را حفظ کن. پرسید آن سر چیست؟ فرمود: این است که به خاطر رضایت تو این کنیز بر من حرام باشد و

تو شاهد آن باش. حفسه چون این را شنید نزد عایشه رفت و سر رسول خدا ﷺ را نزد او فاش ساخت و او را مزده داد که رسول خدا ﷺ آن کبیر را بر خود حرام کرده است. همین که حفسه این عمل خلاف را انجام داد خدا پیامبرش را به آن با خبر ساخت و در آخر فرمود: «یا ایها النبی لم تحرم...» (پیشین).

طبری پس از نقل این روایات می‌نویسد:

«بهترین قول این است که گفته شود: آن چه پیامبر ﷺ بر خود حرام کرد چیزی بود که بر او حلال بوده خواه کبیرش باشد یا نوشیدن شربتی از شربت‌ها یا غیر از اینها. به هر حال، او آن چه برایش حلال بود بر خود حرام کرد و خداوند در این راه او را به خاطر این مسئله سرزنش کرد.» (طبری، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۵۹-۱۵۴).

اما علامه پس از نقل روایت دوم می‌نویسد:

«این حدیث به طرق مختلف و الفاظ مختلف نقل شده است. لکن به روشنی با آیات مورد بحث که همه در سیاق قرار دارند، تطبیق نمی‌شود.» (طباطبایی، پیشین، ج ۱۹، ص ۶۸۱) و پس از نقل روایت سوم می‌نویسد: «این روایت همان‌طور که باید، به روشنی با آیات مورد بحث نمی‌سازد مخصوصاً با جمله «عَرَفَ بَعْضَهُ وَ أُعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ» بخشی از آن را اظهار کرد و از بخش دیگر اعراض نمود» (تحريم ۳۲)، زیرا از ظاهر آیه بر می‌آید که خدا بعضی از خلاف‌کاری‌های آن دو زن را بیان کرد و همه را بیان نکرد و ظاهر عبارت «یا ایها النبی» این است که همه اسرار را به رسول خدا ﷺ فاش ساخت و به آن جناب عتاب کرد چرا چیزی که پروردگارت برایت حلال کرده، بر خود حرام کردی؟» (پیشین، ص ۶۸۲).

با دقت در کلام هر دو مفسر مشخص می‌شود که نظر آنها درباره این روایات متفاوت و به عبارتی، متضاد است.

۲- در ذیل آیه «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ يُهْتَدُونَ» کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیاورده‌اند آنان راست‌ایمنی و ایشان راه یافتگان‌اند» (انعام ۸۲/۷) طبری روایات‌های مختلفی را بدین مضمون نقل کرده است:

(الف) «عیسی بن عثمان بن عیسی الرملی، از یحیی بن یحیی، از اعمش، از ابراهیم، از علقمه، از عبدالله نقل کرده است که وقتی آیه «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ» نازل شد اصحاب رسول خدا ﷺ ناراحت شدند و گفتند: یا رسول الله! کدام یک از ماست که به خود ظلم نکرده باشد؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: معنای آیه این نیست که شما به نظراتان رسیده‌اید، مگر نشنیده‌اید که لقمان به پسرش گفت: شرک به خدا ظلم بزرگی است.» (طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۵۹).

ب) «این وکیع از یحیی بن یحیی بن حمید بن عبد الرحمن، از قیس بن ربیع، از زیاد بن علقمه، از زیاد بن حمله، از علی نقل کرده است که این آیه در خصوص ابراهیم ﷺ و اصحابش نازل شده است و در این امت کسی مشمول و مورد این آیه نیست.» (پیشین).

طبری پس از نقل اقوال و روایات‌های دیگری شبیه به این موارد می‌نویسد:

«بهترین و صحیح‌ترین روایت در این مورد، آن خبری است که با این کلام رسول الله ﷺ تأیید می‌شود. این مسعود از پیامبر ﷺ نقل کرده است: ظلمی که خداوند در این آیه ذکر کرده، همان شرک است.» (پیشین).

اما علامه طباطبایی ابتدا در تفسیر این آیه می‌نویسد: «اطلاق ظلم بر حسب اختلاف مراتب ایمان مختلف می‌شود؛ یعنی هر قدر تقوای چنین شخصی و معرفت او به مقام پروردگارش بیشتر باشد به مقدار بیشتری به مصادیق ظلم برخورد می‌کند تا آن‌جا که ارتکاب مکروهات و ترک مستحبات و بلکه اشتغال به مباحات را هم ظلم دانسته و بالاتر از اینها شاید گناهان اخلاقی و انحراف از فضایل نفسانی و ملکات ربانی را ظلم بداند و اگر درجه تقوا و معرفتش از اینها هم بالاتر باشد به گناهان دیگری برخورد می‌کند که خار را محبت حق می‌داند و تنها اهل این مرتبه آن را درک می‌کند. پس ایمان به خدا تنها مشروط به نبودن شرک و گناهان کبیره نیست بلکه در هر مرحله از این مراحل وقتی ایمان به خدا از شقاوت و بدبختی جلوگیری می‌شود، که صاحبش مناسب آن مرحله از ظلم دور باشد» (طباطبایی، پیشین، ج ۷، ص ۳۱۳).

وی پس از این تفسیر، آن‌گاه که روایت اول را نقل می‌کند، می‌نویسد:

«این که رسول الله ﷺ ظلم را به معنای شرک گرفته، همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، از باب تطبیق بر مورد است، و گرنه ظلم همه گناهان را شامل می‌شود. چیزی که هست، سایر گناهان قابل آموزش است ولی شرک به هیچ‌وجه آموزنده نمی‌شود.» (پیشین، ص ۳۲۷).

و پس از نقل روایت دوم می‌نویسد:

«ظاهر این روایت با اصول و قواعد کلی‌ای که از کتاب و سنت استخراج شده، سازگار نیست، برای این که مضمون آیه مورد بحث، اختصاص به امت مخصوص ندارد، زیرا مضمون حکمی از احکام فرعیه نیست که مختص به امتی معین و یا زمانی معین بوده باشد، بلکه مربوط به ایمان و آثار سوئی است که ظلم در ایمان می‌گذارد و این یک مسئله فطری است که با اختلاف زمان‌ها و امت‌ها مختلف نمی‌شود» (پیشین، ص ۳۲۸).

ج) خداوند در آیه ۱۰ سوره حدید می‌فرماید: «لَا يَسْتَوِي مَنكُم مَن اَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتِلٌ اَوْلَيْكَ اَعْظَمُ ذَرْبَةً مِنَ الَّذِي اَنْفَقَا مِنْ بَعْدُ...» کسانی از شما که پیش از فتح [مکه] انفاق و جهاد کرده‌اند، [با

دیگران [یکسان نیستند. آنان از] حیث [درجه بزرگ‌ترند از کسانی که بعداً به انفاق و جهاد پرداخته‌اند...]. در این آیه از دو طایفه نام برده شده است:

- ۱- کسانی که قبل از جنگ انفاق کردند و در جنگ هم شرکت جستند؛
 - ۲- کسانی که بعد از پایان جنگ انفاق کردند و قتال نمودند.
- طایفه دوم در آیه شریفه حذف شده است، چون جمله «**أُولَئِكَ أَكْثَرُ دَرَجَةً...**» بر آن دلالت دارد و مراد از فتح، به طوری که گفته‌اند، فتح مکه یا فتح حدیبیه است و این که قتال را عطف بر انفاق کرده، اشاره دارد به این که در این آیه مراد از انفاق در راه خدا، انفاق در جهاد است.

طبری ذیل این آیه، روایات مختلفی را نقل می‌کند، از جمله:

(الف) «یونس از ابن وهب، از عبدالله بن عیاش، از زید بن اسلم نقل کرده که منظور از فتح در آیه «**لَا یَسْتَوِی مَنْکُمْ مَنِ انْفَقَ مِنْ قَبْلِ**» فتح مکه است. (طبری، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۲۰-۲۲۱).

(ب) «**یونس از ابن وهب، از هشام بن سعده، از زید بن اسلم، از عطاء بن سبیر، از ابی سعید خدری نقل کرده که در سال حدیبیه رسول خدا ﷺ به ما گفت: ممکن است مردمی به نزد شما بیایند که شما وقتی اعمال خود را با اعمال آنها مقایسه کنید اعمال خود را ناچیز بشمارید. پرسیدیم: یا رسول الله! آن مردم چه کسانی هستند؟ آیا از قریش‌اند؟ فرمودند: نه، ولیکن اهل یمن هستند که دل‌های رقیق‌تر و قلوبی نرم‌تر دارند. پرسیدیم: آیا آنها بهتر از ما هستند؟ رسول خدا ﷺ فرمود: اگر هر یک از آنان کوهی از طلا را در راه خدا انفاق کنند هرگز به نصف شما بلکه به ربع آن هم نمی‌رسد و فصل ممیز میان ما و سایر مسلمانان آینده این است که ما قبل از فتح مکه در راه خدا انفاق کردیم و آیه «**لَا یَسْتَوِی مَنْکُمْ مَنِ انْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ...**» را قرائت کرد.» (پیشین).**

طبری بعد از نقل این روایات می‌نویسد: «از نظر من شایسته‌ترین روایت، خبری است که توسط ابوسعید خدری از پیامبر ﷺ نقل شده و در آن آمده است که ای مردم! کسانی که قبل از فتح حدیبیه در راه دین انفاق و جهاد کردند اجر و مقامشان بسیار عظیم‌تر از کسانی است که بعد از فتح مکه انفاق و جهاد کردند.» (پیشین).

و با این دلیل، این روایت را می‌پذیرد. اما علامه طباطبائی روایت اول را ذکر نکرده است و ذیل روایت دوم که از ابوسعید خدری نقل شده، نوشته است:

۱- سعد بن مالک بن سنان خزرجی معروف به ابوسعید خدری، یکی از صحابه کبار بود که در غزواتی هم‌چون خندق حاضر بوده است. روایت است که حالت نزاع بر او شدت گرفت و سه روز در حال احتضار بود تا آن‌که اهل بیت او را به مصلی آوردند و در آنجا فوت کرد و وفاتش در سال ۷۴ هـ ق واقع شده است. (رقمی، ۱۳۷۰، ص ۸۲).

«این معنا به چند طریق و با عباراتی قریب به هم نقل شده است ولی این اشکال متوجه آن است که از سیاق آیات مورد بحث برمی‌آید که آیه بعد از فتح مکه نازل شده است و منظور از آن، یا فتح مکه یا فتح حدیبیه است. ولی این روایت می‌گوید: قبل از فتح نازل شده است، پس با آیه انطباع ندارد.»

(طباطبائی، پیشین، ج ۱۹، ص ۳۲۸).

فح برداشته ولی طباطبائی به بررسی زمان نزول آیه پرداخته است، و با دقت در کلام آنها به این نتیجه می‌رسیم که آنها نظریات مشترکی نداشته‌اند، زیرا:

اولاً: طبری تصریح کرده که منظور از فتح، فتح حدیبیه است، ولی علامه طباطبائی نوع فتح را مشخص نکرده و گفته منظور از فتح، چون آیه بعد از فتح مکه نازل شده، یا فتح مکه است یا فتح حدیبیه.

ثانیاً: از کلام طبری مشخص است که وی همان روایت دوم را که توسط ابوسعید خدری بیان شده، پذیرفته است، اما علامه طباطبائی آن را قبول نکرده است.

خلاصه و نتایج

از آن‌چه گذشت نتایج زیر به دست آمد

(الف) علامه طباطبائی و طبری به دو طریق به نقد و بررسی روایت معیار پرداخته‌اند:

- ۱- نقد و بررسی روایت معیار با واسطه شواهد و قرائن که عبارت است از:
- (الف) علامه به‌طور مستقیم روایت معیار را رد نموده، اما طبری با واسطه روایت دیگر به‌طور غیرمستقیم آن را رد نموده است؛

(ب) علامه به‌طور مستقیم روایت معیار را رد نموده، اما طبری با سکوت خود به‌طور غیرمستقیم آن را پذیرفته است؛

(ج) علامه به‌طور غیرمستقیم با سکوت خود روایت معیار را پذیرفته، اما طبری با واسطه روایت دیگر آن را رد نموده است؛

(د) علامه به‌طور غیرمستقیم با سکوت خود روایت معیار را پذیرفته، اما طبری به‌طور مستقیم آن را قبول کرده است.

۲- نقد و بررسی روایات معیار بدون واسطه شواهد و قرائن.

(ب) درباره نقد و بررسی اخبار و روایات، میان طبری و علامه طباطبائی موارد اختلاف به مراتب از موارد توافق بیشتر است.

ج) بنا به دلایل گوناگون، از جمله تفاوت زمان حیات، نوع فرهنگ و در دست منابع انبوه، به این نتیجه به دست می‌آید که علامه طباطبائی با دیدی منطقی‌تر به روایات نگریسته و زیر بار خرافات و روایات جعلی نمی‌رود.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم، ترجمه فولادوند.
- ۲- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، دارالمعرفه، بیروت، بی تا.
- ۳- ایازی، سید محمد علی، *شناخت نامه تفاسیر*، انتشارات کتاب مبین، قم، ج ۱، ۱۳۷۸ ش.
- ۴- جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم، *گلشن ابرار*، قم، نشر معروف، وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی، قم.
- ۵- ذهبی، شمس‌الدین، *سیر اعلام النبلاء*، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- ۶- ذهبی، محمد حسین، *التفسیر و المفسرون*، دارالکتب الحدیثه، قاهره، ۱۳۸۱ ق.
- ۷- سبکی، تاج‌الدین، *طبقات الشافعیة الکبری*، دارالکتب الحدیثه، قاهره، ۱۹۷۳ م.
- ۸- طباطبائی، محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، بنیاد علمی فکری علامه طباطبائی، تهران، ج ۴، ۱۳۶۷ ش.
- ۹- طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان عن تأویل آی القرآن*، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
- ۱۰- عمید زنجانی، عباسعلی، *مبانی و روش‌های تفسیر قرآن*، دفتر نشر آثار علمی و دانشگاه تربیت مدرس، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ ش.
- ۱۱- قمی، شیخ عباس، *تحفه الأحياب فی نوادر آثار الاصحاح*، دارالکتب الاسلامیه، بیروت، ۱۳۷۰ ش.
- ۱۲- مهدوی‌راد، محمد علی، *شناسایی برخی از تفاسیر شعیبه (۳)*، مجله حوزه، سال چهارم، شماره ۲۱، مرداد و شهریور ۱۳۶۶ ش.
- ۱۳- میرزا محمد، علیرضا، *یادنامه طبری*، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- ۱۴- نووی، محی‌الدین، *تهذیب الاسماء واللغات*، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا.

